

Lotus Prize Winners 1984



Jean François Brierre
(Senegal)



Suleiman Laeq
(Afghanistan)

کتابخانه مجلس «Lotus» تقدیرنامه نویسندگان از زبانهای مختلف
و درجهات مختلف از میاد نویسندها افغانستان - آفریقا - آسیا - ۱۹۸۴ - ۷۵ :
№

Suleiman Laeq (Afghanistan)

Suleiman Laeq, a well-known Afghan poet, was born in 1931 into the family of a mullah. He spent his childhood and youth travelling with his family about the country. "It seems to me that it was the nature of my native land that whispered the first lines of my poems into my ears. My job was only to hurry and jot them down." And he began putting them down, doing it so well that literary critics and readers took notice of him after his very first publications.

Intensely lyrical, beautiful and sad, his poems left nobody indifferent. Hearts were moved by his love for the beautiful yet miserable motherland. As the poet was growing older and maturing he started pondering over how to make all people happy, how to console mothers weeping their eyes out over their hungry children.

Studying at Madrasah, the inquisitive young poet still could not find answers to all the haunting questions. So he turned to secular books. Searching painfully for the true way of serving his motherland and his people, he felt the need to engage in public and political activities and joined the People's Democratic Party of Afghanistan.

The poetry of Laeq, whose heart was bleeding over his motherland's fate, met with hearty response from Afghan patriots.

Let us unite, my friends, let us draw closer!

Working together, we'll cut through the

ropes,
We'll smash for once and all the iron shackles
And we'll destroy the gloomy prison dungeons ...

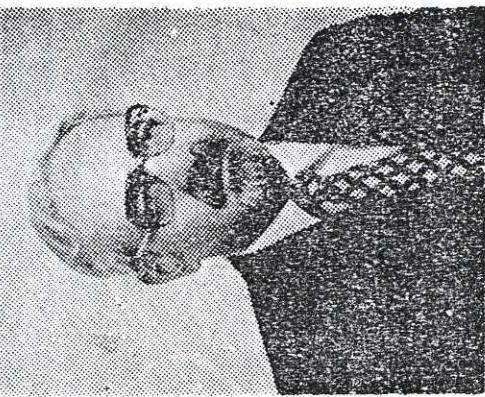
"There's nothing like poetry to arouse active love for one's country," the poet assumes; he treats poetry as an integral part of his political activity.

April 1978 saw the victory of the national-democratic revolution in Afghanistan. Laeq took an active part in the revolution and authored the national anthem of the new Afghanistan.

With great enthusiasm Laeq participates in developing and maintaining revolutionary gains. He is indeed tireless, you can see him addressing quite different audiences, laying bare the goals and tasks of the April Revolution before common people, who listen to their poet with eagerness.

In March 1979 Suleiman Laeq was thrown into prison on the orders of Amin, traitor of the revolution. But Amin's terror did not last long. The poet is free again, his spirit not broken by torture. "They were trying to drown the revolution in blood," Laeq described that period.

At present Suleiman Laeq is Minister of Tribal and National Affairs, President of the Academy of Sciences of Afghanistan, and member of Revolutionary Council. And, of course, he never stops writing poems.



The winners of the award were highly and ardently praised in the session. Faiz Ahmad Faiz, a well established writer of Pakistan, a well-known social personality and the editor of Lotus assessed Layeq's literary works, his work in the capacity of the President of the Academy of Sciences of Afghanistan and his active participation in the movement of the Association of Afro-Asian writers as excellent.

Sulaiman Layeq, a great revolutionary poet of our country, was born in Amin khil village of Sherani, the center of Paktika province, on the 20th of Mizan 1309 (11th October 1930). He set foot on earth at a time when the Afghan society had lifted the bier of Aman movement and Nader Shah had smeared his hands with the blood of the heroes of independence. The land was still gasping for breath due to what she experienced from the plunder of Bacha Saqaw; the Hazrat of Shur Bazaar on the back of his white stallion and holding a green cane, went from village to village, lulling and hushing the insurrection of the tribes.

Sulaiman Layeq, a prominent literary figure of Afghanistan, and John Berier, a famous Senegalese writer, have been recognized as winners of Lotus Award of the Association of Afro-Asian Writers for 1984. The Lotus is conferred on the authors of the best literary pieces reflecting the ideas of peace, philanthropy, internationalist friendship and cooperation and for the authors' active participation in the literary movement of Asia and Africa.

Among the previous winners of the award are Michail Sholokhov (from the Soviet Union), Alex La Guma (from the Republic of South Africa), Faiz Ahmad Faiz (from Pakistan) and Agustino Nito (from Angola).

The candidates for the award were introduced by their respective national associations of writers. An international jury consisting of the prominent literary figures of Egypt, Ghana, Senegal, the Soviet Union, India, and Bangladesh assessed the works nominated for the award. The decision of the international jury was unanimously confirmed in the plenary session of the Association held in Moscow under the chairmanship of Alex La Guma.

Trans. by: Omer Zahedi

Sulaiman Layeq, Lotus prize Winner

Layeq's father, Mullah Abdul Ghani, was a sufi and a spiritual man. When young, he had fought the British in Waziristan for several years. He considered worldly comfort as negating purity and piety. He considered engagement in the family life and wordly business a sin and renounced the world. Tayebah, his mother, Mullah Abdul Hamid's daughter, was a Kharoti from Zawaki, Paktika. She had learned to read the Quran and religious books. Based on Layeq's notes, she was a religious and self-disciplined woman ... She read the Quran from midnight to morning.

Layeq's village and social environment in childhood were a painful example of tribal backwardness, poverty and cruelty. According to his writings, Layeq's village was a small hell which had a never-satisfying hunger for the cries, groans and pains of the people;

Layeq's life, from birth to the end of his education, was a path of bitter poverty, psychological pressure tension and a hard and harsh struggle. It was on this path that Layeq tied his strings of fate tightly with the fate of his people and the destiny of the working people. For this first bridgeman and problems led Layeq to re-

سخنگستر اوجمند ظاله‌ی مهریان :

ولغرات، جرمنی - ۱۳۸۴

بهار فرا میرسد ، ما خود را به پذیرایی نوروز آماده میکنیم . هر سالی درین آوان خرد آدمی و خلاقیت طبیعت را به میتوانیم میگیریم و خوشبختیم که امسال این رسم را با پیشکش درود و سلام بر شما سخن پرداز اتفاقی ایران زمین می آغازیم . توأم با این پرگزاری، بروزان آن جان شنازان درود میفرستیم که زندگی عزیز خود را در راه رهایی و آزادی مردم قرآن کرده اند و با استقدام پربروزی فرا رسانده، با ساغرتهی از خرابات تاریخ برخاستند .

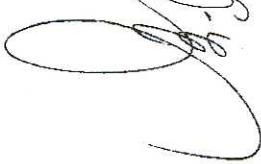
شما یکی از آن پیکار جویان حسوس استید که در منگر انقلاب سوختند و خاکستر شدند و بردگی را پذیرفتند . فرانز ازین شناسخن گسترشید، شما زمان زنگیز شکید، شما مسیو انسان نوریا لاخره شما مادرید . بدلیل این همه برتری ها و حق محنتی که بر شاعران افغان دارید که اگر پسند خاطر افتد، احساس سرفرازی خواهم کرد :

سرسروان سخن آفرین	بلندآثابست و چرخ بربن
زیانشان بفرمان جان و دلست	دل شان ز نورست و ظاهرگل است
زمین بی سخنورتن بی روان	تن بی روان گنج بی پا بان
سخن مرج رود است و ملت چرورد	وطن بی سخن شاه بی تبع و خود
سخن پروران هم روشنگرند	صدای زمانند و پیغمبرند
اگر دل بدریای تن گهراست	سخن موج دریا و غوغایگر است
دارار کان آن آتش افسر و خنند	دل و جان هارا دران سوختند
از آن رو سخن آب آتش دراست	به تن موج دریا، به جان آذر است
دین آب و آتش در آیینه	می زندگی کن خدا ریخته
تو نوشته‌ی جام این آتشی	کمانگیر ایران . دخ آرشی
نشان زاله، شمرت رگ زندگی	فروع هنر، روح فرزانگی
سخنگوی روشنگر آفتاب	زبان پسورد غرش اتفاق

خدای سخن، ظالهی دل نشین
 زیسته زبان و خلق دری
 زبلخ کهن تا دل با میان
 زکر دیر و لفمان و خاک تخار
 که خرشید ساید به پایش جین
 ز کابلستان تا به زابلستان
 درودی چو تو قان، زه آتشین
 زیرزمده مردان و شیران زنان
 سرآغاز سرتاهمی سلم و تور
 همه روز تان باد نوروز تان
 نمایانگر داد و فسر و مهی
 کهن جشن چمشید داد آفرین
 بهشت دلت شاد و معمور باد
 تنت از حرادث نبیند گرسد
 ز پار سخن لاله پاران بسده
 روانت جوان و سخن آفرین
 روان و تن و خاطرت شاد باد

زما برتوای روح ایران زمین
 زیست و بد خشان و مزر هری
 زکانون و مهد سخن پروران
 ز تخت سندگان و مز مزار
 زکهای پامیر کیهان نشین
 ز زرفای این کشور باستان
 هزاران دروه و زه و آفرین
 زه از فرا سوی آزادگان
 درودی زغزین و میوند غور
 مبارک بود روز نوروز تان
 کهن جشن آین و کشی بهی
 بجا مانده رسم بلخ گزین
 ملال از زیان و دلت دور باد
 هواست خوش و روز گارت بلند
 گلستان شعرت بهاران بود
 بهارت چو گلهای بلخ آتشین
 دلت ازیلای غم آزاد باد

مخلص سلیمان لایق هم قلم هستگرشا



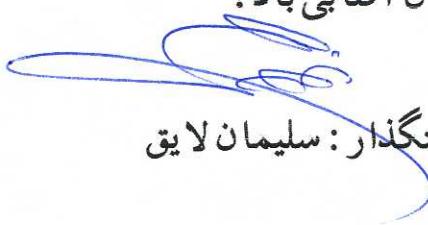
ترک میخانه و مستی زبرو مندی نیست
 زهد نا سالم ما حاصل پا بندی نیست
 بال پروا نه شکستن ز تنو مندی نیست
 از سرتیشه گذشتن ز خردمندی نیست
 ای بسالعل که اندر دل سنگ است هنوز

ساقیا دور دگر ریز ز جام دگری
 آتشی بر سر آتش به دوام دگری
 به مواعید غزالان نه به نام دگری
 باش تا پرده کشايم ز مقام دگری
 چه دهم شرح نواها که بچنگ است هنوز

من ندانم که دلم خانه و غمخانه کیست
 و ندرین خانه آتش زده اندوه کی زیست
 وین نواها که مرا سوخت زنی خانه کیست
 نقش پرداز جهان چون بجنونم نگریست
 گفت ویرانه بسودای تو تنگ است هنوز.

دستان شما و چشمانت بدیع را میبیسم.

راه تان آفتابی باد!

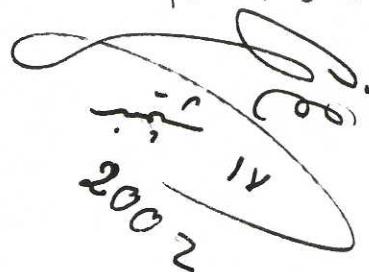

خدمتگذار: سلیمان لا یق

کوهدامنی عزیز سلام و محبت خویش را تقدیم میکنم.
تو ام این مواد آتی را بعرض آگاهی جناب دکتور آجودانی فرستادم، تادر نشده است آنرا در اختیار او بگذارید:

- ۸۳ صفحه شعر از دفتر «باد بان».
- چند صفحه شعر با مقدمه‌ی از دکتر اکرم عثمان، از دفتر «سمت روشن جاده‌ها».
- مقدمه‌ی پشت‌آمین افغانپور بر دفتر شعر «یادونه او درمندونه».
- یک مقدمه‌ی کوتاه که از سوی سازمان دهنده گان کنفرانس سرتاسری حزب داخل که بر دفتر چه‌ی شعر فارسی - پشت‌آمین نگارش یافته است.
- کاپی دو صفحه مجله‌ی "LOTUS" که سند احراز جایزه بین‌المللی سال ۱۹۸۴ اتحادیه‌ی نویسنده‌گان آسیا - اقریقا به اینجا نسب میباشد.
- صفحه نخست مقاله‌ی مجله‌ی «Afghanistan» ار گان نشراتی اکادمی علوم افغانستان و آنچه از جهات دیگر برای برگزاری شب شعر مورد استفهام باشد آنرا قبل از فرار سیدن روز موعود حضور آرفع خواهیم کرد.

جناب آجودانی که بصدای ما با محبت پاسخ دادند، از صمیم قلب مدیونیم. با شاعر
فرهیخته و بر جسته‌ی ما «ژاله‌ی اصفهانی» تماس بگیرید و من ازو خواسته بودم که شناسایی مرا
برای سامعین بدوش بگیرند. البته هیچ امری بدون صوابدید دکتر آجودانی مقرر بخصوص این خواهد
بود.

با مراتب تعظیم.



تنهی ۲۰۰۲/۱۷

~~پیشکسوتان عالیه قلم بحافظ شیرازی، بهره‌مندی و آزاد منشی، زبان روزانه، زیبا و فهمای او~~

عشق میورزد و تا حال که لارهق به پختگی عمر و تجربه رسیده امانت بخواجه تولا میجویند و

غزلهای مستانه اورا که لبریز از شیدایی و دلدادگیست میخواند، هر مزموده میکند و یا بحرف

خوبی: غزلهای خواجه شمس الدین راچون هوای تازه بهار پسوند نهاد تکرار تغذیه و

تنفس میکنم و بظهارت ولذت روانی میرسم بهار لارن تاکریضهای مجموعه شعرهای چاپ شده

از ایشان دفترهای شعری متعلّقی بچاپ رسیده و هنوز زاینده‌گی شعری ایشان ادامه

دارد. نخستین دفتر شهان در شهر دری باد بان امکان که زیر نظر شادر روان اکادمی می‌دکتور

جاوید چاپ شده است. دفتر دوم اشعار شان «سمت روشن جاده‌ها» نام گذاری شده که

در ۱۳۶۳ هجری از سوی مرکز زبانها و ادبیات اکادمی علوم افغانستان بچاپ رسیده

است. بخشی از اشعار دری لایق در مجموعه‌ای بنام «شیبی او ترانی» که معنای لحظه‌ها

و ترانه‌هast، توأم با اشعار پشت‌بچاپ رسیده امانت. دو دفتر دیگر اشعار دری آن که هنوز

نامگذاری نشده‌اند آماده چاپ می‌باشد. که اسرت هرم روز رئیس سکوی اسلام

آنچه در آثار منظوم دری زبان لایق مورد انتظارات زیاد خواندن گان شعرش

می‌باشد استانیست بنام «مردی از کوهستان» که لایق نزدیک ۲۲ سال قبل کار آنرا آغاز

کرده بود. این در واقع گزارش افسانه‌نگاری گونه‌ایست از رویداد انقلاب ثور و به مردم

افغانستان به آن در داستان روشن افسانه و زبان حمامه بکار گرفته شده و لایق در نشر و رو

گشایی آن روش محتاطانه و بهانه جویانه در پیش گرفته است. امیدواریم درین شب حال

روزگار این راز سر بسته رانیز بگشایند. می‌گویند هنگام قدر تمندی حد خ این داستان

توسط یک ژورنالیست امریکایی در لوس‌انجلس تایم معرفی شده بود که نتیجه یکی از

کمپانیهای فلمبریزداری هالیوود به هدف فلمسازی ازان برای خریداری آن به لایق فراجعه کرده

بود. خوب خواهد بود اگر لایق درین مورد نیز معلوم تاتی بدهد

لایق از سال ۱۳۶۷ تا سال ۱۳۶۳ هجری در شعر و نثر زبانهای پشت‌بچاپ و فارسی

هفت بار به جوائز ملی دست یافته است. نخستین دفتر شعری بنام «چونفر» که معنای

کوه چشم‌هast است. بسال ۱۳۶۲ بچاپ رسیده بلندترین جائزه ادبی بنام «خوشحال

تعمید میخواند. لایق مثل یک کفash سختگیر و صادق میخواهد معاایر، الگوهای و تندیسه‌های شعرش را در کارگاه روحش قالب کند. گاهی میبیند که مدل در قالب نمیگنجد و گاهی قالب با مدل نمیسازد - ناسازگاری ضمیر آگاه با ضمیر ناخودآگاه، مخاصمت شکل و محتوا، دشمنی آشتی ناپذیر صداقت و بیصداقتی و کینه ورزی ظاهر و باطن تندیسه‌هارازیر پاشنه های سنگین لایق خورد میکند! مرحله دوم بتشکنی مرحله دوم رستگاری روح، گفتی انسان اشرافی مدارج تعالی روان را باترتیب طی میکند و هنوز در دو میں رباط است.

با این تجربه‌های لایق باد بان تولد میشود - عصاذه روح سیری ناپذیر یک بت‌ساز نهایی طلب برای پرداخت آن مدل والگوی انسانی، بی بدیل و خارق عادت، که همتا و همزادی نداشته باشد.

مگر جز این میتوان شاعر شد؟ مگر جز این میتوان بمرزهای ناشناخته رسید؟ مگر جز این میتوان بکمال انسانی دست یافت و در سطحی بالاتر از آدمهای سطحی نگر قرار گرفت؟ خیر، ابدا. اگر لایق باری قانع شود و سیر شود و اشباع شود، دیگر بصورت قطع در نیمه راه مانده است بلکه استعداد و خواهش‌های نهانی یک شاعر اصیل حدود مرزی نمیشناسد. مثل آشیل زنجیر شکن و بند گسل است و قیامش گاه قوام زمانه، برابر با توفان زمانه است. بدون شک اولین شرط شعر و شاعری فتح کامل آن چکادها و فرازهای خوش منظري است که در قاف نبوغ انسانی قرار دارد و سالها ریاضت جان و تن میطلبد.

لایق سیاستگر میخواهد به لایق شاعر نزدیک شود. لایق شاعر میخواهد تدبیر مخدوش و گاهی هم مغشوش زمانه را با عاطفه زلالش آشتی دهد و در تکاپوی یکی شدن به مراد دل و یقین برسد.

فکر میکنم در موارد بسیاری رسیده است. زهی سعادت انسانی که در محاکمه خودش از خودش رنگش به زردی نه گراید، شرمناک نشود وزانو انش نلرزند. زهی کامگاری انسانی که خودش با خودش دروغ نه گفته معتاد کذب و ریانشده و تکرار در قباحت و ناپاکی اورا در دفاع از رزائل روزگار بر نینگیخته است.

این خصایل خمیر مایه اصلی اشعار لایق است همان جوهر شریفیکه مرز بین آدمها

به هر جا که پروانه پر کشید
 برای طلب شعله در بر دشید
 جوانان بیدار و مردم پرست
 زیبادگر دون گردان نرست
 که عشق وطن با غی و سرکش است
 جوانی و آزادگی آتش است
 بگفتم پدر خاطرت شاد باد
 نهاد و دل و دست آزاد باد
 جهان عرصه آزمونهاستی
 پس روز ماروز فرداستی
 به امروز ازان شیر بازی کنیم
 که کاری به آینده سازی کنیم
 به آینده راه انسان نو
 تن مردۀ خاک راجان نو
 چراغ فروزنده کائنات
 ثبات آور گیتی بی ثبات
 همیدون همین مرز ، مرز منست
 همین طرز اندیشه ، طرز منست //

لایق هنوز شاگرد کلاس دوم مدرسه بود که بله شعر سرایی آغاز کرد و سپاس از تصادف نیک
~~لایق~~ شعر در روز نامه معروف کابل بنام «انیس» به چاپ رسیده لمهریت. لایق از جمله متون
 معتبر فارسی دیوان حافظ ، گلستان سعدی ، خمسه نظامی ، تلخیصی از اشعار عبد القادر
 بیدل و علمه ای از متون ~~مشهور~~ فارسی پژوهنۀ تلخیصی از کلیله و دمنه بهرامشاھی ، بهار دانش ،
 اخلاق محسنی وغیره را فرموازات آموزش مدرسه ^(۱)ی، از پدر آموخت او از میان آنهمه شاعر
 خرازی

بسال ۱۳۶۲ هجری خرشیدی خلاف شیوه کار و سلیقه خود مخصوصی برین شعر علامه اقبال نوشت و بسال بعدی در یکی از دفترچه های شعر خود «راه روشن جاده ها» آن را چاپ کردم. درین فرصت فرخنده که سلام محبتی بشما همراهان روزگار دشوار سرنوشت مشترک مینویسم آن را نیز «برگ سبز تحفه درویش گفته» تقدیم میکنم:

هوس شعله اسیر دل سنگ است هنوز
قسمت ره سپران جاده تنگ است هنوز
شرف عشق و جنون بسمل ننگ است هنوز
لله این چمن آلوده رنگ است هنوز
سپر از دست مینداز که جنگ است هنوز

آفتی را که جهان در گرو نوشش بود
جوش هر فتنه تاریخ جهان جوشش بود
این زمین از ستم فتنه سیه پوشش بود
فتنه ایرا که دو صد فتنه در آغوشش بود
دختری هست که در مهد فرنگ است هنوز

به برانداختن عاطل و باطل بر خیز
به جواب ستم ریگن قاتل بر خیز
سیل شو سیل دمان با همه مشکل بر خیز
ای که آسوده نشینی لب ساحل بر خیز
که ترا کار بگرداب و نهنگ است هنوز

۱

نامهش سلیمان تخلصش لایق ملحت. هر رانه

تاریخ تولیش ۱۲ اکتوبر ۱۹۳۰ است.

محل تولیش ولایت پکتیکا افغانستان میباشد.

در پنج سالگی خانواده اش به کابل و بعد به شمال منتقل گردید. در همان آغاز زبان

مادرش که ندره در محیط قبایلی به نوشت و خوان دسترس داشت، از دست داد
و بوداری یکجا در کوههای مهم زندگی برآهافتام. هر صریر

در شهر به مکتب و مدرسه رفت، چیزهای نو آموخت و آنها با آنچه در حريم خانواده

و خانقاہ آموخته بود بمنطقه و مقایسه میگشید. پدر لایق روحانی و پیرو طریقه نقشبندیه بود،
ملایی ثقه بجای رسیده ای که در ادبیات زبان دری و بوک وسیع داشته لایق با آنکه در

کارسیاست راه جداگانه ای را در پیش گرفت اما تا پایان پدر را چون استاد و پیشوای بی بدیل
برخی خود می شناخت. او میگوید سر گذشت و خاطرات پدرم در نبردهای نابرابر

و تو انفرساعلیه استعمار بریتانیه که او تا پایان عمر ابا شور و شوق برای مراجعین

و دوستانش حکایت میکرد تحقیق و مایه اساسی کار من در اتخاذ شعر و طنپرستانه و آزادی خوا

هانه بوده است لودر خاطرات روزانه شاعر که به مجلدات متعدد رسیده و بخشی از آثار

شلگرف او همک در مورد پدرش خاطرات زیادی ثبت کرده است. در دیوان بادبان ضمن شعری
در مورد او گفته است: کره سطر

" مرادیده بینای آگاه و پسر پسر "

که عمری سپرده بدیماه و تیر

بگفتا که فرزند بیدارزی

در فتنه باز است هشیار زی

گل بوستان بی سر خار نیست

غم یار بی نیش آزار نیست

طلب بیگمان خون دل خوردن است

جفای ستم پیشگان بردن است

۲۰ آگسٹ

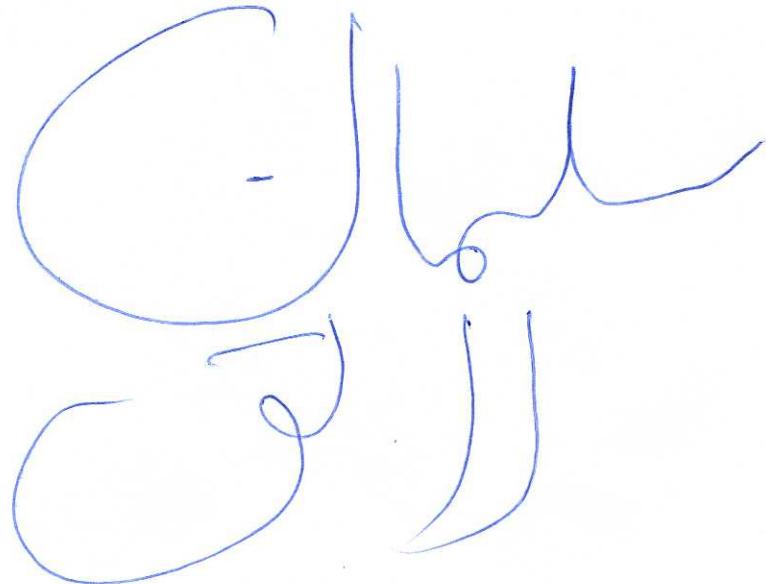
درود پروردگار بر سکم چشم طبیعت و میزانی بیان رعایت و احترام
درود پروردگار لازم راه دور بر مردمان پاپلار و دستوار اسلام و انسان
(میدوارم امّت این نیم قمری را همی ماستادار کو رکنیده امّت باشد
فردوک) - بسیار بزم در این سال سی عجم روزگار دیدن پارسی و افغان خود در باغ خانه کرد
من آن کم در راه خواهی بزیرم مردان قصیض خذ در دری را

بنی برادر فارسی و دری همی زبان واحد والانی است که نوانو شور مارا به زبان ایلخانی (معنای کده)
هزارس، خمام، خوارس، ایلکار، سعدی و خوشی حافظ (مکان) و دگر عارف بیش از زیارت
اگرچه مذهبی نیل ایرانی و افعال دسته ایستاد رفته و می رند و ما امروز آنها را بخوبی خونه و چنین
نیز بیست هزار می آمیزیم.

آنکه کم عرصه امیر را هجأت داشتند با این تبران خود را در و ببر و ادامه دینده
را اینکه راک جاود زنان بجهت معنویتند و ما اینکه از شعر بر جمیه اتفاق زنان استاد میان
لاریت چنین اندیشه در این

می اجازه برسد در باره زنگی پرستی خواهیم داشت اما این مقصود نه بر افتخارات

خرسیم



وآدم نما هارا مشخص میسازد.

شعر لایق از فرهنگ پر بار پیشینه ما کاملا سیراب است ، مولانا ، سنایی ، عطار ، حافظ ، سعدی و فردوسی کسانی هستند که لایق از راه رجوع و تولا به آنها موضع دقیق فکریش را در گذر گاه و حد فاصل زمان امروز و دیروز معین کرده و ضمن توجه به فرداهای نورانی ، نیم رخی به گذشته های شکوهمند تاریخ فرهنگ و ادبیات مادردو هرگز رابطه هایش را با آن دنیا های راز آمیز که عرصه تجلی نبوغ و شایستگی ملت ما بوده اند ، نبریده است . به گونه مثال به این نمونه توجه کنید :

استاده ام فراز پلی بر کمانه ها

گسترده ام نظر

تادامن افق

آنجا که آسمان هری تا کرانه ها

گویی بخون نبشه حدیث زمانه ها

وز عصرهای طی شده گوید فسانه ها

آتش گرفته خانه چرخ کبود را

زانرو هری مست

تادامن سپهر

بردست نقرئین خط بود و نبود را

وز آتش سپهر کشید است دود را

وز رنگ آفریده بهشت خلود را

در رنگهای مغرب زیبای این دیار

خوانم حدیث خون

خاں، رادیو ایف سی کرد

دریں ۱۹۸۱ میں طلا کہ براہی ہرگز خوار آدمی حداہ نہ از سعہ ساریں کی صلح و محبتی
اکھار نوں کے لئے کارہ دوں نہ کان میں جیکھاں ترسی حادہ نہ بود۔ سال ۱۹۸۲ء
سال ۱۹۸۳ء دریں نوں نہ کان فرزنا۔ آسیا در فنگ یا گاہ کروئی کلیں بڑیہ جائزہ
تھا۔ فرض احمد ضیض علیہ السلام کے تھا فی دراں باہم گفت جائزہ بہ شارتہ ترین شعر انفلاتی
تفصیل کر دیتے۔ بہ نالیں کسی (اردو، انگلش) روپی
(شعرا و دیواریہ) کیں جائیداد زماں ترجیح و قبیلہ کی دست۔ بہ نالیں کسی (اردو، انگلش) روپی

کو ایک دب بعضاً نالیں کسی لروائی کر دیتے۔
لائق بہ طریق سترہ اسی فرشتہ (سلام) کا مکالمہ فوکھر چھوٹ۔ دشمن
بیسی دریت کی جائیع نہیں و روز نسلیہ در مصلحت اتفاقیں آتیں دلائے۔ کاریں رایا روریانہ
گھاٹی آغاز کر دیتے۔ سہان لائق معاون بالا، ایک نالیں سیکھ کر سرناشیت کے بھرخ و آکانی حدت
بہ سیغول و لارادیں وطنی برت و بحق بہ نالیں دان نیتے دریں الیہا۔ او بامکاری عرصہ
دیر، پارچی سقعنی بکھر کے سہاک اسیزار نہیں بھرم ناہر انہیں کہی دکھر است برابر دستے کوئی
و دستے بہ تحریک الحکم، اکار (ندیشی و سکم تیزی) بہ دھیتے

در دو ران حاکمیتی دھرے۔ دھرے اسی ختن عہدہ داریت کیں ہم دو کی ختنی کے۔ ازان جمل عظیم برداش
انقلابی، عصمنیت افرادی، معاون دسیں اول ختبہ، وزیر رادیو ملودیوں دستہ توکانی، بیرونی
کا ادارہ علم اقامتیں دہنائے، ۱۳۸۵ء وزیر ادوان و تباہی و سرحدات مدد
و ۱۳۸۶ء بارہ دریں نہیں اسی تمام دستیتے ہیں، سہان لائق کے سامنے ازدھر، یک عارف اونک
و ۱۳۸۷ء بارہ دریں نہیں کہ برقرار رکھیں اسی تمام دستیتے ہیں، سہان لائق کے سامنے خدا بر ماحدہ
و ۱۳۸۸ء بارہ دریں نہیں کہ اسی تمام دستیتے ہیں۔ او سہے کیا ایوری کند سقعنی نہیں خدا بر ماحدہ
زیرا ہر لوط حاضر کلکھ نہیں تھا۔ تریاں کا بہ جوں موقلم تھم تیز را بدے۔ کلکھ ویش، سیاڑھ، آسی حاجی کہ مادر دلیم
البھائی، لائق ویکھ را تاریخی احلاع دلایا و دنیا دیکھ کر ایشیا باریں لے کر مادر دھیں معاشرت
سی سال پیش دریں اس کھنڈیان "اس عزیز دریں"، اغتسالی کہ میکھان "نوسم جھنگ و خسی کی از

آن در میکھان، حاپے سید سو سادیں کرائیں دلیان لائق ما بہ برسی و مقایہ ترجم تھی مڑو
رہ دلیان کیجیے راہ بڑی اند۔ اکار، و خوشی بگیرتے کہ کر دوتی کھرا رہدار کان رہیں طفی می کر دی
سلیان لائق دریں ۱۹۹۲ء ایکسرہ مصلحتیں کر دھرنی نکھری بہ نہادیتے مذہبیہ الالی
رہتے من بآکام وجودم اکار و دین کیجیے ساریں والیں ہیج کی ہو وہ فرزیز رکاہ و ریان نادیں لکھنے ورگی کم
و ایکسرہ بیکھر احمدیہ کی دنیا دیکھ کر سی اسی ستر بیمار و دیداریں بلند اتمیں بارہ دیا را اکار

گرام
لدن ۵ ایکٹر
۲-۲